

دستور تاریخی (۳)

در درس دستور تاریخی (۲) ویژگی زمان را در متون گذشته خواندیم. اکنون به ویژگی‌های دیگر فعل می‌پردازیم.

گذر

* برخی از فعل‌ها که امروزه گذرا هستند، در گذشته به صورت ناگذر نیز به کار می‌رفته‌اند:

افزودن: سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین بشکست

قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

(سعدی)

افروختن: جهاندار بر پای بد هفت روز به هشتم چو بفروخت گیتی فروز

(شاهنامه)

بوییدن: مشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید.

(گلستان)

گسستن: اوفتاد و مرد و بگسستش نفس

(مثنوی)

* برخی افعال که امروزه ناگذرند، در گذشته به صورت گذرا به کار می‌رفته‌اند:

ماندن: از امروز کاری به فردا ممان چه دانی که فردا چه آید زمان

(شاهنامه)

عمرو پسر را آنجا ماند.

(تاریخ بیهقی)

* برخی از فعل‌های ناگذر را با افزودن یک میانوند، گذرا می‌ساخته‌اند:

برگشتن = برگاشتن، تفتن = تافتن، شکفتن = شکافتن



* فعل «شدن» در گذشته به معنای «رفتن» و «گذشتن» کارکرد فراوانی داشته است :
آن مرد بشد و طعام بخريد .

(نصيحة الملوك)

شد آن که اهل نظر بر کناره می رفتند .

(حافظ)

بشد سوی آب و سر و تن بشست .

(شاهنامه)

* فعل «آمدن» به معنای «شدن» می آمده است :

اطبًا از معالجت او عاجز آمدند .

(چهار مقاله)

* و در ساختن فعل مجهول نیز به کار می رفته است :

گفته آمد که به دل جویی ما می آیی

(حافظ)

مجهول : فعل مجهول - که امروزه با کمک فعل «شدن» ساخته می شود - در گذشته

با فعل های دیگری نیز ساخته می شده است :

الف) با مصدر «آمدن» : گفته آمده است .

ب) با مصدر «گشتن» : ده تن بر دست سمک کشته گشتند .

(سمک عیار)

* علاوه بر تغییرات بالا ، دو مورد زیر نیز حایز اهمیت است :

الف) افزودن «ب» بر سر انواع فعل حتی فعل های منفی :

ندانی که من در اقالیم غربت چرا روزگاری بکردم درنگی

(سعدی)

هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت .

(ترجمه تفسیر طبری)

ب) فعل «گفت» گاهی به صورت «گفتا» هم به کار می رفته است :

گفتا برون شدی به تماشای ماه نو از ماه ابروان منت شرم باد ، رو

(حافظ)

گروه اسمی

و وابسته های گروه اسمی :

* نکره : درنظم و نثر کهن دو نشانه برای نکره وجود داشته است : وابسته پشین

«ی» و وابسته پشین «یکی» یا «یک» :

یکی خنجر آبگون برکشید همی خواست از تن سرش را برید

(شاهنامه)

یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد با چند کس هم گروه (شاهنامه)
یک کس اختیاری کنید تا سخنی که دارد بگوید. (جوامع الحکایات، عوفی)

* «چند» - که امروز به عنوان وابسته پیشین مبهم به کار می رود - در گذشته وابسته
پسین مبهم نیز بوده است :

سحرگاهی با تنی چند خاصان به بالین قاضی فراز آمد. (گلستان)

چون که تا اقصای هندستان رسید در بیابان طوطی چندی بدید (مثنوی)

* دیگر - که امروزه به عنوان وابسته پسین مبهم به کار می رود - در گذشته
وابسته پیشین مبهم نیز بوده است :

دیگر روز از این سرای عاریتی رخت به سرای باقی کشید.

دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد (بوستان)

* صفت های شمارشی اصلی در گذشته گاهی پس از موصوف (= هسته) می آمده اند.

در این صورت بین هسته و وابسته «ی» نکره می آمده است :

خصمان چیرگی کردند و سواری دویست برافکندند و رزمی صعب اتفاق افتاد و از

لشکر ما مردی پنج گرفتار آمدند. (تاریخ بیهقی)

* صفت های شمارشی ترتیبی (عدد + م) نیز گاهی پیش از موصوف واقع

می شده اند :

دوم روز، سوم بار، این واژه ها در گذشته (بر خلاف امروز) بدون تشدید به کار

می رفته اند :

سوم روز خوان را به مرغ و بره بیاراستش گونه گون یک سره (شاهنامه)

* به جای دومین و سومین در گذشته «د دیگر» و «سدیگر» نیز به کار می رفته است :

د دیگر آنکه دل دوستان نیازاری که دوست آینه باشد چو اندراو نگری

سدیگر آنکه زبان را به گاه گفتن زشت نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری

* به، که، مه، بیش : این واژه ها در نظم و نثر گذشته، گاه به عنوان صفات برتر

به کار می رفته اند و صفت برترین آنها به ترتیب : بهین، کهین، مهین و بیشین بوده است :

الهی ما را آن‌ده که ما را آن به. (خواجه عبدالله انصاری)

از گرسنگی مردن به که به نان فرومایگان سیر شدن. (قابوس‌نامه)

به نام نیکو مردن به که به نام بد زیستن. (قابوس‌نامه)

* ضمیر شخصی «او» - که امروزه خاصّ انسان است - برای غیر انسان نیز به کار

می‌رفته است :

شهری بود که او را طور زمین می‌خواندند.

سخن که از او بوی دروغ آید و بوی هنر نیاید، ناگفته بهتر.

خودآزمایی

(۱) معادل امروزی جمله‌های زیر را بنویسید :

آن حال که همی طلب کرد.

مرا رشک وی می‌رنجه داشت . (تفسیر قرآن پاک)

ابراهیم ینال برادر کهنین سلطان طغرل بود. (اسرار التوحید)

همی یک باری از جای بجست . (مقامات ژنده پیل)

دیگر بار شیخ حدیث دستار کرد . (حالات و سخنان شیخ ابوسعید)

اما حدود سیستان و شهرهای او که چند است از کجا تا کجاست . (تاریخ سیستان)

اگر پنداری که به خواب اندر است، چون بخوانی پاسخ همی دهد. (قابوس نامه)

به پهلوی او بر، ستارگکی است خرد، نام او سها . (التفهیم)

(۲) به کمک آنچه در مرجع شناسی خوانده‌اید، برای یکی از چهره‌های زیر زندگی نامه کوتاهی

تهیه کنید.

ابوعلی سینا

بوریحان بیرونی

ختایم

سعدی

نقش‌های زبان

زبان‌شناسان برای زبان نقش‌های گوناگونی را برمی‌شمارند. در اینجا ما تنها از چهار نقش اساسی‌تر زبان به اجمال یاد می‌کنیم. این نقش‌ها عبارت‌اند از:

ایجاد ارتباط، مَحْمَلِ اندیشه، حدیثِ نفس و آفرینش ادبی.

شاید اساسی‌ترین «نقش زبان» ایجاد ارتباط در میان افراد یک جامعهٔ زبانی باشد. هدف از هر ارتباط زبانی یکی از این دو است: نخست انتقالِ اطلاع به دیگران و دوم، ایجادِ حسِّ هم‌زبانی و همدلی در میان افراد یک جامعهٔ زبانی. برای مثال، وقتی ما به دوستان می‌گوییم «راستی، فردا کلاس ادبیات دیرتر شروع می‌شود»، با او ارتباط زبانی برقرار کرده‌ایم تا پیامی را به او بدهیم که فکر می‌کنیم از آن بی‌خبر است. وقتی در برخورد با دوستان خطاب به او می‌گوییم «سلام، چطوری؟ می‌بینی هوا چه سرد شده امروز!» باز با او ارتباط زبانی برقرار کرده‌ایم ولی این بار هیچ اطلاعی به او نداده‌ایم که از آن بی‌خبر باشد بلکه تنها با او همدل و هم‌زبان شده‌ایم.

دومین نقش زبان، مَحْمَلِ اندیشه است؛ یعنی زبان ابزاری برای بیان افکار و تکیه‌گاه اندیشه است. زبان‌شناسان و روان‌شناسان هنوز به درستی نمی‌دانند که آیا زبان و اندیشه هر دو یک چیزند یا دو چیز متفاوت ولی همگی می‌پذیرند که بدون زبان، نمی‌توان به تفکر یا اندیشه پرداخت. می‌دانیم که اندیشیدن بدون وجود مفاهیم عام، مثل «درخت» و «انسان» و مفاهیم انتزاعی، مثل «کاشتن» و «رشد کردن» یا به کلی میسر نیست یا ما را به احکام علمی عام دربارهٔ خودمان و جهان پیرامونمان نمی‌رساند. همچنین می‌دانیم که هر دو دسته مفاهیم عام و انتزاعی تنها از راه زبان برای ما فراهم می‌شوند. پس، تنها با تکیه بر زبان می‌توانیم در چارچوب همین مفاهیم عام و انتزاعی دربارهٔ جهان بیندیشیم و به احکامی علمی از این

قبیل دست یابیم که «انسان درخت می‌کارد» و «درخت رشد می‌کند». باز با تکیه بر زبان است که ما می‌توانیم با شنیدنِ حکمی از این نوع که «درخت انسان می‌کارد» دربارهٔ آن تأمل کنیم و آنگاه قاطعانه نظر دهیم که «این حکم صادق نیست.»

نقش سومِ زبان، حدیثِ نفس است که ما به کمک آن از خود و آنچه در درونمان می‌گذرد، سخن می‌گوییم. سخن گفتن دربارهٔ خود به تنهایی و حتی در خاموشی صورت می‌گیرد؛ مثل وقتی که در گوشه‌ای می‌نشینیم و آهسته و بی‌صدا با خود حرف می‌زنیم. چهارمین نقشِ زبان این است که با آن به آفرینشِ ادبی می‌پردازیم. برای انجام دادن این کار، ما از اصول و قواعد و ضوابطی کمک می‌گیریم که جزء نظامِ زبان نیستند بلکه به نظریه‌ها و علوم و فنونِ ادبی تعلق دارند و در چارچوبِ سنت‌ها و روش‌هایی عمل می‌کنیم که به زبان مربوط نمی‌شوند بلکه به ادبیات و پیشینهٔ آن ربط پیدا می‌کنند. ما از این رهگذر، بر ساخت‌های صوری زبان (یعنی ساخت‌های آوایی و صرفی و نحوی آن) یا ساخت‌های معنایی آن، لایه‌هایی از ساخت‌های تازه‌ای می‌افزاییم که در محدودهٔ نظامِ زبان توصیف پذیر نیستند و فقط در محدودهٔ علوم و فنون و نظریه‌های ادبی قابلِ توصیف‌اند با این کار، زبان را به پدیدهٔ دیگری بدل می‌کنیم که به آن آفریدهٔ ادبی می‌گویند. برای مثال، در بیتِ

به نام خداوندِ جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

شاعر به کمک اصول و قواعدِ عروض و قافیه و در چارچوبِ سنت‌ها و روش‌های شاعری در فرهنگِ ایرانی، دو ساختِ تازه، یکی ساختِ وزن و دیگری ساختِ قافیه را بر مجموعهٔ ساخت‌های آوایی فارسی افزوده و اثری ادبی آفریده است که می‌توان نامِ نظم بر آن نهاد. همین‌طور، در بیتِ

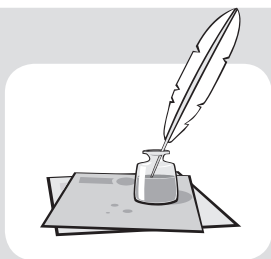
دیشب به سیلِ اشکِ ره خواب می‌زدم

نقشی به یادِ روی تو بر آب می‌زدم

شاعر از یک طرف به کمکِ همان اصول و قواعدِ نظم آفرینی به آفرینشِ اثری منظوم در زبانِ فارسی دست زده و از طرف دیگر، با استفاده از قواعدی معنایی که به ادبیات مربوط می‌شوند و نه به زبان، ساخت‌های معناییِ تازه‌ای (نظیر ساخت‌های استعاری، ساخت‌های

کنایی و جز آن) خلق کرده است؛ ساخت‌هایی که در چارچوب نظام معنایی زبان قابل توصیف نیستند بلکه برای توصیف آنها باید از علوم و فنون ادبی دیگر (نظیر معانی و بیان و آرایه‌های ادبی و جز اینها) بهره جست. باری، شاعر از این رهگذر به آفرینش اثری پرداخته است که می‌توان نام شعر به آن داد.

نکته مهم این است که ما هرچهار نقش زبان را، همراه با خود زبان، در کودکی و به عنوان بخشی از فرایند رشد طبیعی خود فرا می‌گیریم؛ بی‌آنکه در این کار به درس و کلاس و زحمت آموزگار نیاز پیدا کنیم اما باید در نظر داشته باشیم که دانش و مهارتی که به‌طور طبیعی در زمینه زبان و نقش‌های آن به دست می‌آوریم، بسیار محدود و ناچیز است و تنها در حدی است که می‌تواند به نیازهای زبانی افراد عادی با زندگی معمولی پاسخ بدهد؛ بنابراین، لازم است علاوه بر آن، خود را به دانشی گسترده، ژرف و نظام یافته درباره زبان رسمی و معیار نیز مجهز کنیم. بی‌تردید دستیابی به چنین دانشی در زمینه زبان و نقش‌های گوناگون آن جز از راه درس و کلاس و بهره‌گرفتن از معلم و استمرار در فراگیری امکان‌پذیر نیست.



بیاموزیم

□ حکام ادای یک کلمه، معمولاً یکی از هجای آن را برشته‌تر و مشخص‌تر از هجای دیگر تلفظ می‌کنیم؛ مثلاً در واژه «پاکت» تکیه روی هجای دوم یعنی «کت»

است. به این واحد زبر زنجیری که در اثر آن یک هجا با شدت و فشار بیشتری ادا می‌شود، در اصطلاح «تکیه» می‌گویند.

□ تکیه در واژه‌های فارسی به تناسب نوع آنها تفاوت می‌کند. در اسم و صفت تکیه روی هجای پایانی است؛ مانند: احمد، دستان، آبی، آسمانی و غیره. در ماضی ساده تکیه روی هجای پیش از آخر (مثل: می‌رفتم و می‌روم) و در ماضی نقلی و بعید تکیه روی هجای پایانی صفت مفعولی (مثل: رفته‌است دیده بود) قرار می‌گیرد.

□ در جملات تکیه فقط روی یک کلمه که هدف اصلی نویسنده است قرار می‌گیرد و به این ترتیب، به نسبت قصد اصلی نویسنده، کلمات تکیه‌دار در یک جمله متفاوت است؛ مثلاً در جمله زیر هر بار که کلمه تکیه‌دار را مشخص می‌کنیم، تأکید جمله عوض می‌شود.

□ حمید دیروز با دوستش به کوه نوردی رفت.

□ حمید دیروز با دوستش به کوه نوردی رفت.

□ حمید دیروز با دوستش به کوه نوردی رفت.

□ حمید دیروز با دوستش به کوه نوردی رفت.

□ حمید دیروز با دوستش به کوه نوردی رفت.

خودآزمایی

- ۱) برای هر یک از نقش‌های زبان مثالی، غیر از آنچه در کتاب آمده است، ذکر کنید.
- ۲) کدام یک از نقش‌های زبان، کارکرد اجتماعی بیشتری دارد؟ چرا؟
- ۳) دربارهٔ ارتباط زبان با فکر یک بند بنویسید.